

درباره فرهنگ جامع زبان فارسی

ابوالحسن نجفی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چون بنده در زمینه فرهنگ‌نویسی اندکی قلم زده‌ام، با اطمینان عرض می‌کنم که فرهنگ‌نویسی از مشکل‌ترین کارهاست. یعنی حتی می‌خواهم بگویم در قسمت فعالیت‌های مربوط به زبان، فرهنگ‌نویسی مشکل‌ترینش است و تا کسی وارد این کار نشود، متوجه آن نمی‌شود که چقدر مشکل و مفصل و پیچیده است. دیگران و عامه مردم خیال می‌کنند فرهنگ‌نویسی کار ساده‌ای است، چون لغت را می‌نویسیم و معنی‌اش را نیز جلوی‌ش ذکر می‌کنیم. کاش به همین سادگی بود. در ایران هزار سال سابقه فرهنگ‌نویسی داریم و همه تقریباً به این صورت بوده که لغت را بگذارند و معنی‌اش را هم جلوی‌ش بنویسند و احیاناً شاهی هم برایش بیاورند. ولی اگر بخواهیم کار را جدی بگیریم، کار مشکلی است.

چنین فرهنگی که الآن در دست نگارش است مسلماً بیشتر از صد هزار مدخل خواهد داشت و نظرم این است که هر مدخل این کتاب لااقل به اندازه یک مقاله است. در نظر بگیرید که اگر قرار شود صد هزار و شاید بیشتر از صد هزار مقاله نوشته شود، فرض کنید که صد تا همکار هم داشته باشیم، بنابراین هر همکار باید هزار مقاله

بنویسد. نمی‌دانم در عرض چند سال می‌خواهید این اثر را به پایان برسانید. این کار فوق‌العاده و فوق طاق‌انسانی به نظر می‌آید و همت و بودجه بسیار می‌خواهد.

چند کلمه‌ای درباره مزایای این فرهنگ می‌گویم و اینکه چرا هر مدخل برابر یک مقاله است و چه چیز و بخش‌هایی دارد. یکی خود همین مدخل؛ ظاهراً لغت می‌شود مدخل. لغت در اصل ملفوظ بوده و در اینجا به صورت مکتوب درمی‌آید. جای لغت مکتوب کجا باید باشد؟ همین مسئله ظاهراً کوچک مشکلات بزرگی در پی دارد. اگر فرهنگ‌نویس فقط با لغت‌های بسیط سروکار می‌داشت کارش آسان بود؛ چنان‌که فرهنگ‌های گذشته ما هم فقط لغت را معنی کرده‌اند و مسئله دیگر را که جای لغت کجا باید باشد در نظر نگرفته‌اند. اولین توقعی که از فرهنگ داریم سهولت مراجعه است. یعنی کسی که مشکل لغوی دارد باید مشکلش به سرعت از طریق فرهنگ حل شود. اگر فرهنگ‌نویسی در حد لغت‌های بسیط می‌بود کاری نداشت و به ترتیب حروف الفبا تنظیم می‌شد. ولی در بسیاری از جاها مشکلاتی پیش می‌آید که منتظریم ببینم این مشکلات را آقای دکتر صادقی و همکارانشان چگونه برطرف خواهند کرد. چون ذیل هر مدخل لغت‌های مرکب و زیرمدخل می‌آید. مشخص کردن جای لغت‌های مرکب ساده نیست. برای مثال، گاهی باید وقت زیادی صرف کنیم تا در لغت‌نامه دهخدا لغتی را بیابیم (البته به شرط آنکه آن لغت و به خصوص اصطلاح در لغت‌نامه آمده باشد). بنابراین اولین مسئله این است که ضبط مکتوب کلمه به صورت مدخل وارد بشود و چه کار بکنند که برای مراجعه‌کننده سهولت مراجعه داشته باشد.

مسئله دوم، مسئله تلفظ کلمه است. در واقع فونتیک کلمه که در اینجا می‌آید. البته فرهنگ‌های گذشته ما برای حل این مشکل مثلاً می‌گفتند: «به فتح اول و سکون دوم و ثانی» و از این جور چیزها. فکر می‌کنم فرهنگ ناظم‌الاطبا اولین فرهنگ فارسی بوده که خواسته شیوه جدیدی به کار ببرد و تلفظ کلمه را با حروف لاتین نشان داده است. ولی خوب خود این حروف لاتین خیلی اشکال دارد و زبان‌شناس‌ها می‌دانند که این کار در فرهنگ‌های موجود چقدر ناقص است. بهترین فرهنگی که قبل از فرهنگ جامع زبان فارسی نوشته شده، فرهنگ بزرگ سخن آقای دکتر انوری است که در آن، ایشان و همکارانشان سعی کرده‌اند تلفظ کلمه را با حروف لاتین نشان بدهند. آن هم خالی از اشکال نیست، ولی حالا نمی‌خواهم وارد بحث آن فرهنگ بشوم ولی اشکالاتی دارد. در

فرهنگ جامع البته به‌طور خیلی دقیق با شیوه‌های زبان‌شناختی تلفظ کلمه داده شده. البته اینجا هم این مشکل پیش می‌آید که تلفظ کلمه در طول زمان تغییراتی کرده‌است. نمی‌توانیم توقع داشته باشیم همه این‌ها را، از قدیم‌ترین تحول آن‌ها تاکنون، یکی‌یکی شرح داده باشند.

مسئله سوم هویت دستوری است و من با اطمینان کامل به این کتاب مراجعه می‌کنم. البته فرهنگ آقای دکتر انوری هم از نظر هویت دستوری خیلی دقیق است. فرهنگ‌های دیگر واقعاً خیلی ناقصند.

در بخش بعدی یکی از مشکل‌ترین قسمت‌های فرهنگ اصل و ریشه کلمه است. ما فرهنگی نداشتیم که فرهنگ کامل زبان باشد و به ریشه کلمه پرداخته باشد. تنها فرهنگی که به این مسئله اشاره کرده فرهنگ فارسی مرحوم دکتر معین است. ولی اصلاً اطمینانی به ریشه‌های آن نیست؛ خیلی از آن‌ها اشکالاتی دارد. من با اطمینان کامل به ریشه کلمه‌ها در فرهنگ جامع مراجعه می‌کنم و می‌دانم که در آن‌ها دقت بسیاری شده‌است.

بعد می‌رسیم به یکی از پیچیده‌ترین و مشکل‌ترین بخش‌های فرهنگ‌نویسی و آن رده‌بندی و تفکیک معنی‌هاست. بعضی از کلمه‌ها بیش از صد معنی دارند؛ فرض کنید کلمه‌ای مانند «زدن» که خیلی بیش از صد معنی مختلف دارد و در زبان‌ها استعمال مختلف دارد. اسمش را بگذاریم «معنی» یا «استعمال» یا هرچه بخواهیم بگوییم. رده‌بندی این معانی از مشکل‌ترین و پیچیده‌ترین کارهای فرهنگ‌نویسی است و فرهنگ‌های دیگر مانند لغت‌نامه دهخدا که خواسته‌است تا یک مقدار این کار را انجام بدهد واقعاً آشفتنگی دارد. به دلیل اینکه افراد مختلف با روش‌های گوناگون لغت‌نامه دهخدا را تهیه کرده‌اند، ضبط‌وربط چندان دقیقی ندارد و در مورد معنی‌های مختلف کلمه‌ها آشفتنگی فراوانی در آن دیده می‌شود.

مسئله دیگر تعریف هر یک از معنی‌هاست که این خود مشکل‌ترین کارهاست. تعریف باید جامع و مانع باشد. ترتیب معنی‌ها هم کار مشکلی است. آدم باید دست‌اندرکار باشد و تفکیک و ترتیب معنی‌ها را بداند.

مسئله بعدی شاهد است. امتیاز بزرگ و بی‌نظیر این فرهنگ همین شاهد‌هایی است که آورده و شیوه‌ای که در عرضه آن‌ها به‌کار برده. ارزش فرهنگ را شاهد‌ها و مثال‌ها

تعیین می‌کند. هر چقدر تعریف دقیق باشد اگر شاهد دنبال آن نباشد از آن تعریف نمی‌توانیم معنی دقیق آن کلمه را به دست بیاوریم. شاهدهایی که درست انتخاب شده‌اند می‌توانند معنا و هویت دستوری و طرز استعمال کلمه و غیره را روشن کنند. فرهنگ خوب باید شاهد‌های فراوان داشته باشد. من خیلی از فرهنگ‌های فارسی و خارجی را دیده‌ام. کاری را که در این فرهنگ شده در جای دیگر ندیده‌ام. نمی‌دانم سرمشقی داشته‌اند یا نه. شاهد‌های فراوان این فرهنگ به ترتیب تاریخی عرضه شده‌است. اگر شاهد متعلق به گذشته باشد قرن آن را مشخص کرده‌اند. قرن ۴، ۵، ۶، ۷ تا دوران اخیر. تاریخ شاهد‌های قرن چهاردهم براساس تاریخ شمسی و سال‌به‌سال مشخص شده‌است. این یکی از مهم‌ترین کارهایی است که این فرهنگ انجام داده و ما می‌توانیم ترتیب تحول معنایی آن‌ها را یکی‌یکی دنبال کنیم و با اطمینان بگوییم که این معنی در قرن چهارم به کار رفته یا نرفته یا در قرن هفتم چگونه به کار رفته‌است.

اما در مورد شاهد قصد بیان ایراد ندارم، برای اینکه خیلی ساده می‌شود به هر فرهنگی ایراد گرفت که مثلاً فلان چیز گوشه‌اش چرا این‌طوری شد یا این باید این‌طوری باشد و این بی‌انصافی است. ایرادهایی که به سادگی می‌توان به یک فرهنگ گرفت ارزش آن را پوشیده نگه می‌دارد، زیرا خواننده عادی وقتی می‌بیند این فرهنگ فلان اشتباه را دارد آن را به تمام کتاب توسعه می‌دهد. پس اگر بخواهیم منصف باشیم باید در ایراد گرفتن خیلی دقت کنیم. در اینجا قصدم ایراد نیست. فقط می‌خواهم بپرسم که آیا می‌توانیم براساس یک شاهد بر استعمال آن کلمه حکم کنیم. به نظرم آمد که بعضی وقت‌ها براساس یک شاهد که به دست داشته‌اند مدخل را آورده‌اند. برای مثال: «آتش گشودن» (البته به فرض اینکه این اصطلاح وارد زبان فارسی شده باشد و اینکه آیا گرت‌برداری از فرنگی بوده یا نه کاری نداریم). «آتش گشودن» را توضیح داده‌اند، اما یکی از امکانات در این مورد بدیل آن می‌شود که آیا باید «آتش باز کردن» هم بگوییم؟ چون شاهد از یک کتاب ترجمه شده آورده شده، گمان می‌کنم مترجمی داشته کتابی را ترجمه می‌کرده و به open fire رسیده و آنجا open را بی‌اختیار به معنی «باز کردن» گذاشته. شاهد را از خود کتاب نقل می‌کنم: «سعی می‌کرد گلوله رسانی را آتش کند تا ناوشکن آن را ببیند و به روی ژاپنی‌ها آتش باز کند.» آیا فرهنگ‌نویس می‌تواند تنها به یک شاهد اکتفا کند و حکم کند که «آتش باز کردن» هم به کار می‌رود؟ یک مورد هم

عرض کنم که احتمال غلط چایی باید داده شود. اگر شاهدهی در کتابی چاپ شده باشد و ما بخواهیم آن را نقل کنیم باید مطمئن شویم که اشتباه چایی در اصل سند ما وارد نشده باشد. در ترکیب «خود را به آتش انداختن» ذیل مدخل «آتش» گفته‌اند یک بدیل هم دارد: «خود را به آتش زدن». شاهد این ترکیب را چنین آورده‌اند: «خود را محض رقابتِ او به هزار آتش می‌زند تا آن هم صاحب دهکده‌ای بشود.» من شک دارم که «خود را به هزار آتش زدن» در فارسی به‌کار رفته باشد. گمان کنم در اینجا یک غلط چایی آمده و صورت درست آن «خود را به هزار آب و آتش زدن» است که در این فرهنگ هم آمده‌است. سؤال را تکرار می‌کنم: آیا مطمئن هستید که این شاهد منحصر به فرد نیست و آیا می‌شود به یک شاهد منحصر به فرد اطمینان کرد یا نه؟

